

مفهوم ذوقی تعریف در ادبیات فارسی

دکتر احمد گلی

دانشیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

فرهاد محمدی

دانشجوی دکتری دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

چکیده

تعریف که در جواب ماهیت و چیستی اشیاء و پدیده‌ها می‌آید، بیش‌تر در فلسفه و منطق شناخته شده است. اما در ادبیات نیز از تعریف برای کارکردهای گوناگونی، از جمله تعلیم، طنز و بیان هنری استفاده شده است. تعریف در شعر معاصر نوعی اسلوب بیان است که در کتاب‌های بلاغت سنتی و جدید توجه چندانی بدان نشده است. هر چند تعریف‌های هنری در شعر معاصر خالی از ارزش زیبایی‌شناختی و تصویرگری نیستند، اما اهمیت این شیوه و الگوی بیانی در شعر کلاسیک بیش از آن که زیبایی‌شناسانه باشد، فکری و محتوایی است. از این رو، تعریف در پیچه‌ای برای درک جهان‌بینی و افکار شاعر است. در این نوشتار به بررسی انواع تعریف، چه از نظر محتوایی و چه از نظر ساختار صوری آن در ادبیات پرداخته می‌شود. ساختار جملات تعریفی در ادبیات معاصر به صورت «بدل»، «جمله اسنادی» و «سه‌جزیی بی‌فعل» نمایان شده است.

کلید واژه‌ها: تعریف، ادبیات، ساختار، طنز، اندیشه.

مقدمه

منظور از تعریف (۱) جملاتی است که در آنها موضوعی، مفهومی یا چیزی شناسانده می‌شود یا «آنچه که باعث تمییز یک چیز از غیر آن می‌شود» (تهانوی، ۱۹۹۸م: ج ۳: ۲۷۳). با وجود این که ادبیات فارسی پر از جملات تعریفی است اما در کتاب‌های بلاغت سنتی و جدید توجه چندانی به این موضوع نشده است. پیشینه تعریف در ادبیات کلاسیک به جملاتی بر می‌گردد که در آثار عرفانی برای بیان مبانی و اصطلاحات و مفاهیم آن به صورت «عبارت است از» یا به صورت جمله اسنادی که در جواب «چیست» می‌آید، به کار رفته است. اگر در آثار نظم و نثر عرفانی چون الهی نامه عطار، کشف المحجوب، رساله قشیریه و مصباح‌الهدایه به معنای اصطلاحاتی چون زهد، حقیقت، طریقت، شریعت و دیگر اصطلاحات عرفانی توجه کنیم، درمی‌یابیم که برای بیان مفهوم و معنای آنها از ساختار جمله تعریفی استفاده شده است. بنابراین، ساختار تعریفی همواره الگوی بیانی شاعران و نویسندگان برای ایراد افکار و اندیشه‌ها بوده است: «یکی را گفتند زهد چیست اندر دنیا؟ گفت؛ دست برداشتن از آن چه دروست با آن که دروست» (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۳۷)؛ «شریعت امر بود به التزام بندگی و حقیقت مشاهدت ربوبیت بود ... شریعت پرستیدن حق است و حقیقت دیدن حق است.» (همان، ۲۳۵) ساختار این جملات، تعریف یا جمله اسنادی تعریفی است که در ادامه در قسمت ساختار جملات تعریفی بیش‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اگرچه تعریف زبان خاص منطق و فلسفه است، اما در ادبیات نیز به گونه‌های متفاوت و با محتوا و کارکردهای گوناگون به کار رفته است. تعریف در ادبیات الگوی بیانی و ساختار بخصوصی از جمله است که در مایه‌های مختلفی چون طنز، هزل و پند و اندرز به کار گرفته شده است. در ادبیات کلاسیک تعریف با زبان حقیقی، صریح و مستقیم که به زبان علمی نزدیک است مورد استفاده قرار گرفته است. کاربرد جمله تعریفی در ادبیات عرفانی برای تعیین معنا و حدود حقیقی اصطلاحات و مفاهیم عرفانی بوده است. اما تعریف در شعر معاصر به عنوان ابزار تصویرگری و بیان اندیشه‌ها، عواطف و احساسات شاعرانه که ماهیت مجازی و تصویری دارد، به کار رفته است. هدف این نوشتار، نشان دادن وجود تعریف و جملات تعریفی با کارکردهای گوناگون در ادبیات است. در زیر نخست به تفاوت تعریف در فلسفه و منطق با

ادبیات اشاره می‌شود سپس در دو بخش به بررسی تعریف پرداخته خواهد شد. در بخش اول تعاریفات موجود در ادبیات را از نظر محتوایی و کارکردی و در بخش دوم ساختار و صورت جملات تعریفی را بررسی و تحلیل می‌کنیم.

تفاوت تعریف در ادبیات با فلسفه و منطق

تعریف پدیده‌ها در فلسفه و منطق باید جامع و مانع باشد؛ طوری که ماهیت آنها دقیقاً بیان شود. در این گونه تعریف‌ها دلالتی که بین معرف و معرف حاکم است، دلالت حقیقی و مطابقتی است. در حالی که در ادبیات، شاعر و نویسنده می‌خواهد مفهومی یا پدیده‌ای را آن-گونه تعریف کند که در عواطف و احساسات او پدیدار شده است. در واقع، او می‌خواهد تجربه عاطفی و احساسی خود را از آن مفهوم یا پدیده نشان دهد. به همین دلیل، در این نوع تعاریفات دلالت حقیقی و مطابقتی حاکم نیست، بلکه دلالت، هنری و شاعرانه است. بنابراین تعریفی که در این نوشتار مد نظر است، با تعریفی که در فلسفه و منطق از آن بحث می‌شود، متفاوت است. این تعریف‌ها با قواعد حاکم بر چگونگی تعریف در منطق هم‌خوانی ندارند و اگر با آن شرایط و ضوابط مورد مذاقه قرار بگیرند، دارای نواقضی خواهند بود. هدف مقاله این نیست که از خود تعریف و حد و رسم و فصل آن بحث کند؛ بحث از خود تعریف و ماهیت آن مربوط به فلسفه و منطق است. هدف مقاله این است تا نشان دهد که در ادبیات نیز تعریف وجود دارد و با کارکردها و صورت‌های گوناگون نمودار شده است.

انواع تعریف از حیث محتوایی و کارکردی

۱- تعریف طنزآمیز

طنز در ادبیات به صورت‌های گوناگونی نمود پیدا کرده است. یکی از این شیوه‌ها در ادبیات کلاسیک، تعریف است. در این شیوه از طنز، کسان و چیزها با ضد و حالت مخالف خود تعریف می‌شوند. وقتی یک چیز را برخلاف متعارف آن تعریف کنیم، طنز به وجود می‌آید. بنابراین، می‌توان ساختار تعریف‌های طنزآمیز را «تعریف به ضد» یا «وارونه» دانست. به این صورت که طنزپرداز امور، مفاهیم، کسان و چیزها را بر خلاف معنا و تصویری تعریف می‌کند که

از آنها در ذهن افراد جامعه نقش بسته است؛ در واقع آنچه تعریف می‌شود با مفاهیم و تصوّراتی که از آن چیز در جامعه وجود دارد، در تضاد است. مثلاً شخص یا امری که در جامعه و فرهنگ مردم با تصوّر مثبت و خوب جافتاده و معرفی شده است، با صفت و ویژگی بد و منفی تعریف شود. در مقابل، کسی یا عملی که در فرهنگ جمعی وجهه بدی دارد و جزء ناهنجاری‌های اجتماعی محسوب می‌شود، با صفت خوب و مثبت نمایان شود:

الصوفی: مفت‌خوار(زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۶۹) المخبث: به کمال رسیده(همان، ص ۳۷۵)

هدف از تعریف طنزآمیز، بیان نابسامانی‌های اجتماعی و نشان دادن ناهنجاری‌های اخلاقی در جامعه است. در این گونه موارد، طنزپرداز می‌خواهد نشان دهد که در جامعه افراد نالایق و ناشایست، صاحب منزلت و مقام شده و افراد شایسته و کاردان مورد نامردی قرار گرفته‌اند.

بزرگ‌ترین شاعر و نویسنده طنزپرداز تاریخ ادبیات فارسی، بی شک، عبید زاکانی است. یکی از رسالات طنزآمیز عبید، رساله تعریفات است. عبید در این رساله که مشتمل بر ده فصل و هر فصل مختصّ طبقه و صنف خاصی از مردم جامعه است، به بی‌عدالتی‌ها، سوء استفاده‌ها، ناهنجاری‌های اجتماعی و نارسایی‌های اخلاقی افراد جامعه در قالب تعریف پرداخته است. شیوه عبید در تعریفات، نسبت دادن صفات غیرمتعارف و غیرمألوف به اعمال و کسانی است که برای جامعه خلاف آن صفات تفهیم و تعریف شده‌اند. اگر بخواهیم رابطه بین معرف و معرف را در تعریفات طنزآمیز مشخص کنیم، باید رابطه آن دو را نسبت «تضاد معنایی» دانست. الوکیل: آنکه حق را باطل گرداند.(همان، ۳۶۸) طنزپرداز وکیل را بر خلاف تصوّر و انتظاری که جامعه از او دارد، تعریف می‌کند.

۲- تعریف تعلیمی

گاهی هدف از تعریف یک چیز، نه بیان معنای حقیقی آن است و نه بیان طنزآمیز مسائل، «بلکه هدف این است که با بهره‌گیری از بار عاطفی کلمات، شنونده را به کاری تشویق و ترغیب کنند یا از کاری باز دارند.»(نظرنژاد، ۱۳۸۱: ۲۸) عبید در رساله تعریفات از تعریف، غیر از بیان طنزآمیز، برای تعلیم و پند و اندرزهای اخلاقی نیز استفاده کرده است؛ البته در این

نوع کارکرد از تعریف رابطه بین معرف و معرف، خلاف تعریف طنزآمیز، تضادی و تناقضی نیست، بلکه نسبت بین آنها متعارف و بهنجار است. مثلاً به جای این که گفته شود: باید نیک-خواه مردم بود و از ریا دوری کرد، در تعریف آدمی و مرد، گفته می‌شود:

الآدمی: آنکه نیک‌خواه مردم باشد المرء: آنکه سخن به ریا نگوید (زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۶۶)

۳- تعریف فکری، فلسفی

گرچه تعریف و ساختار تعریفی، زبان فلسفه است و در فلسفه برای ماهیت چیزها از آن استفاده می‌شود، اما در ادبیات نیز که در کنار تخیل و احساسات، تعقل و تفکر جزء لاینفک آن به شمار می‌روند، شاعر یا نویسنده وقتی که می‌خواهد مفهوم و ماهیت چیزی را بیان کند، از تعریف و ساختار تعریفی استفاده می‌کند. تعریف‌های فکری، فلسفی در ادبیات برای بیان اصطلاحات، پدیده‌ها و مفاهیمی به کار می‌روند که بار تخیلی، عاطفی و احساسی چندانی ندارند. به همین دلیل، در چنین جمله‌هایی که بیش‌تر ساختار جمله اسنادی دارند، گوینده مفهومی یا چیزی را مستقیم و بدون عاطفه، تخیل و تصویرسازی تعریف می‌کند. هدف گوینده در چنین جمله‌هایی تنها بیان معنا و انتقال مفهوم مورد نظر به مخاطب است. به همین سبب زبان و ماهیت جمله تعریفی در ادبیات کلاسیک به فلسفه و منطق نزدیک‌تر است تا به هنر و ادبیات. چنین تعریف‌هایی بیانگر نگرش و دیدگاه گوینده نسبت به مفاهیم و چیزهاست. هر کسی بنا بر نقطه نظر و دیدگاه فردی خود ممکن است تعریف‌هایی متفاوت از دیگران راجع به مفاهیم داشته باشد؛ موضوعی که در میان عرفا و متصوفه در تعریف اصطلاحات کاملاً آشکار است:

تصوف چیست؟ در صبر آرمدن طمع از جمله عالم بریدن

توکل چیست؟ پی کردن زبان را ز خود ناخواستن خلق جهان را

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

«ابوسعید گفت: تصوف آن است که هر چه در سر داری بنهی، هر چه در کف داری بدهی و

هر چه پیش آید نجهی.» (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۶).

شاعران و نویسندگان کلاسیک حاصل اندیشه‌ها و تفکرات خود از مسائل را در قالب

تعریف بیان کرده‌اند. به همین جهت، توجه به تعریف‌های موجود در آثار یک شاعر یا نویسنده، مهم‌ترین مرجع برای درک و دریافت جهان‌بینی و چگونگی نگرش اوست. مولوی وقتی به بیان این جهان‌بینی می‌پردازد که انسان تنها تصور و اندیشه است، آن را در قالب جمله تعریفی بیان می‌کند:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۹۴)

اگرچه چنین جمله‌هایی به علت تصویری نبودن، ارزش زیبایی‌شناختی چندانی ندارند، اما محل اندیشه و خلاصه جهان‌بینی شاعران و نویسندگان است. این نوع از تعریف‌ها در ادبیات کلاسیک تا حدودی به تعریف در فلسفه و منطق نزدیک می‌شوند.

۴ - تعریف هنری

به دلیل اینکه جمله‌های تعریفی در ادبیات کلاسیک مستقیم و صریح‌اند و به زبان علمی، به‌ویژه فلسفه نزدیک‌تراند تا ادبیات، چندان از اهمیت هنری و ادبی برخوردار نیستند. در واقع این تعریف‌ها تفاوتی با تعریف‌های فلسفی و منطقی ندارند. اما تعریف در شعر معاصر چون با تصویرسازی شاعرانه و ابزارهای زیبایی‌شناسانه همراه است، عاطفی‌تر و هنری‌تر جلوه می‌کند. در شعر معاصر، بویژه در شعر فروغ و سهراب، جمله اسنادی تعریفی یکی از شیوه‌های بیان عواطف، احساسات و اندیشه‌های شخصی است. به دلیل اینکه زبان این جمله‌ها، زبان شاعرانه و با احساسات، عواطف و خیال‌پردازی‌های هنرمندانه همراه است و با جمله‌های تعریفی در ادبیات کلاسیک متفاوت است، آنها را تعریف هنری می‌نامیم. جملاتی چون «زندگی شستن یک بشقاب است»، «زندگی بعد درخت است به چشم حشره» (سپهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶)، یا «زندگی، آب تنی کردن در حوضچه اکنون است.» (همان، ۲۹۸) همچنین در شعر فروغ عباراتی چون «زندگی شاید یک خیابان درازست که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد ...، زندگی شاید ریسمانیست که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد ...، زندگی شاید طفلی است که از مدرسه برمی‌گردد.» (فرخزاد، ۱۳۸۴: صص ۳۲۹ و ۳۲۸) همگی تعریف هنری هستند که به صورت جمله اسنادی بیان شده‌اند. شاعران معاصر به تعریف مفاهیمی (۲) چون عشق، زندگی،

مرگ، غم و دیگر حالاتِ درونی انسان‌ها، متناسب با زندگی شخصی و تجربیاتی که از سر گذرانده‌اند، پرداخته‌اند. از این رو، هرگاه از زندگی، عشق و دیگر پدیده‌ها سخن گفته‌اند، آنها را در قالب تعریف بیان کرده‌اند: «عشق سفر به روشنی اهتزاز خلوتِ اشیاست»، «و عشق صدای فاصله‌هاست.» (سپهری، ۱۳۸۹: ۳۱۴) البته تعریف هنری در شعر معاصر غیر از جملهٔ اسنادی به شکل‌های گوناگونی نمودار شده است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد؛ مانند «نسترن از شاخ و برگِ خویش پلی ساخت، بهر عبورِ شکوفه: کودکِ فردا.» (۳) (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۷۵) «بودن یعنی همیشه سرودن. بودن: سرودن، سرودن: زنگِ سکون را زدودن.» (همان، ۲۶۰) توجه به چنین جمله‌هایی به خوبی نمایان می‌سازد که ساختار تعریفی در شعر معاصر نوعی «الگو و اسلوبِ بیانی» است. از این نکته نباید غافل بود که این تعریف‌ها، بیان حقیقت و واقعیت چیزها و مفاهیم نیستند (۴)، بلکه بیان درک عاطفی و تجربهٔ احساسی شاعر از آنهاست. به همین دلیل است که آنها را تعریف هنری نامیده‌ایم. هر چند برای خود شاعر حقیقتی ورای آنها قابل تصور نیست.

۵- تعریف مصداقی

در زبان روزمرهٔ مردم، عبارت‌هایی متداول است که هم از نظرِ صوری و هم از نظر معنایی، ساختار تعریفی دارند. در این نوع عبارات رابطهٔ معرف و معرف «نمادین» یا «مصداقی» است. مثلاً برای یک چیز، معنا و مفهومی بیان می‌شود که آن چیز نماد و مصداقی مشهور برای آن مفهوم است. مانند: «سلطان غم: مادر»، «کوه رنج: پدر». مادر مصداقی مشهور است برای مفهوم غم و پدر برای مفهوم رنج. بنابراین باید گفت که همواره الگوی بیان تعریفی در زبان روزمرهٔ مردم شیوه‌ای برای کارکردهایی چون هزل، طنز، لطیفه و ابراز عواطف و احساساتِ شخصی بوده است. اگرچه، شاید از نظر دستوری چنین مواردی بدل یا عطف بیان باشند، اما از یک طرف چون در هنر و ادبیات افراد به این وسیله عواطف و احساسات خود را ابراز می‌کنند و ارتباط معنایی اجزا با هم تعریفی است و از طرف دیگر از گذشته در آثار عبید و حتی در میان عامهٔ مردم با عنوان تعریف شناخته شده‌اند جزء تعریف محسوب می‌شوند. اخوان زمانی که می‌خواهد احساسات و عواطف خود را نسبت به «پاییز» بیان کند، از تعریف مصداقی بهره می‌-

برد: «پادشاه فصل‌ها، پاییز.» (حقوقی، ۱۳۹۱: ۹۰) از نظر ساختار صوری، تعریف مصداقی شبیه تعریف‌های طنزآمیز و تعلیمی است، اما ارتباط معنایی و کارکردی اجزای هر کدام از آنها با هم متفاوت است.

ساختار تعریف هنری

۱- جملهٔ اسنادی

تعریف هنری به شیوه‌های گوناگون و با ساختارهای متفاوتی در ادبیات، به ویژه در شعر معاصر، نمود یافته است. اما ساختار اصلی آن که ژرف‌ساخت دیگر ساخت‌ها نیز محسوب می‌شود و می‌توان آنها را به این ساختار تأویل کرد، ساختار جملهٔ اسنادی است. در این ساختار، مسندالیه همان معرف یا موضوع در منطق است که به وسیلهٔ مسند یا معرف یا محمول تعریف می‌شود. با توجه به اینکه در منطق «تعریف قضیه‌ای است... که معرف به معرف اسناد داده می‌شود» (خوانساری، ۱۳۸۷: ۱۵۷)، در جملاتی مانند جملهٔ زیر، موضوعی با اسناد مفهومی بدان تعریف می‌شود:

«زندگی شاید طفل است که از مدرسه برمی‌گردد.» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۳۲۹)

ژرف‌ساخت ساختار اصلی این شعر که جملهٔ اسنادی تعریفی است، چنین است. «زندگی برگشتن طفلی از مدرسه است» که در آن «زندگی» معرف است که در دستور زبان آن را مسندالیه گویند. این معرف به وسیلهٔ «برگشتن طفلی از مدرسه» که معرف یا مسند است، تعریف می‌شود. پس نمودار ساختار جملهٔ تعریفی اسنادی به این صورت است:

ساختار اصلی: مسندالیه (موضوع یا معرف) = مسند (محمول یا معرف) + رابطه

ذکر این نکته ضروری است که هر جملهٔ اسنادی، جملهٔ تعریفی نیست. گاهی جمله‌های اسنادی، حالت یا صفتی از مسندالیه را بیان می‌کنند. برای تشخیص جملهٔ اسنادی تعریفی از جمله‌های اسنادی غیرتعریفی به این دو مثال توجه کنیم:

۱ - پرنده مردنی است (۵) . ۲ - شعر، الههٔ خون آشام است (۶) .

در جملهٔ اول آنچه از پرنده بیان می‌شود، صفتی یا حالتی از آن است که به او نسبت داده شده است. این صفت، تمام پرنده نیست. چرا که «مردنی» یک چیز نیست که معادل پرنده

که یک چیز است، قرار بگیرد. یعنی نمی‌توان گفت: پرنده یعنی مردنی. در تعریف باید خود چیز (مسندالیه) و چیستی آن بیان شود، نه صفتی وابسته بدان. جمله‌هایی که کلیت و چیستی مسندالیه را بیان می‌کنند، تعریف هستند. نمی‌توان گفت: پرنده چیست؟ مردنی. اما در جمله دوم، «الهه خون آشام»، تمامیت و کلیت مفهوم خود شعر را تعریف می‌کند. چون می‌تواند معادل آن قرار بگیرد و در جواب چیستی آن بیاید. «شعر یعنی الهه خون آشام»؛ «شعر چیست؟ الهه خون آشام». در این مثال خود شعر به عنوان یک کل واحد مدنظر است، نه صفتی یا حالتی از آن. نیز، وقتی می‌گوییم: «زندگی زیباست»، کیفیت و چگونگی زندگی وصف می‌شود، نه خود زندگی. اما در این جمله که «زندگی چیزی نبود، به جز تیک‌تاک ساعت دیواری» (همان، ۳۵۹) (جمله اسنادی: زندگی تیک‌تاک ساعت دیواری است)، خود زندگی و مفهوم آن به عنوان یک کل واحد تعریف می‌شود؛ «زیبا» در جمله اول در جواب «چگونگی» آمده است: زندگی چگونه است؟ زیباست. اما جمله دوم در جواب «چیستی» زندگی بیان شده است: زندگی چیست؟ تیک‌تاک ساعت دیواری. روش دیگر برای تشخیص جمله اسنادی تعریفی از جملات اسنادی غیرتعریفی این است که اگر جای مسند و مسندالیه در جمله‌های اسنادی تعریفی عوض شود، جمله باز دارای معنای صحیح و درستی خواهد بود. اما در جمله اسنادی غیرتعریفی اگر جای آن دو (مسند و مسندالیه) عوض شود، جمله بی‌معنا و نادرست خواهد شد. به این دو مثال توجه کنیم:

«زبان زندگی، جمله‌های جاری جشن طبیعت است.» (همان، ۳۴۷) در این عبارت، «زبان زندگی» تعریف شده است. اگر جای مسند (جمله‌های جاری جشن طبیعت) با مسندالیه (زبان زندگی) عوض شود، باز ساختار تعریفی جمله پابرجا و جمله دارای معنای صحیح و درست است. «جمله‌های جاری جشن طبیعت، زندگی است» که در این صورت «جمله‌های جاری جشن طبیعت» تعریف می‌شود. یعنی در جمله‌های تعریفی معرف و معرف (مسند و مسندالیه) هر کدام می‌توانند به وسیله دیگری تعریف شوند. اما در جمله «هوا روشن است» نمی‌توان گفت: «روشن هوا است» و با جابه‌جایی مسند و مسندالیه جمله فاقد معنا خواهد شد.

۲- جمله استثنایی سه‌جزیی بی‌فعل

در دستور زبان فارسی جمله‌هایی داریم که از نظر دستوری «جمله استثنایی سه‌جزیی بی-

فعل» نامیده می‌شوند. این نوع جمله‌ها، در واقع، ساختار تعریفی دارند که در آنها مفهومی، حالتی یا چیزی تعریف می‌شود. در دستورها برای این نوع جمله‌ها چنین مثال‌هایی ذکر شده است: «زندگی یعنی عقیده و جهاد»، «کار یعنی خلاقیت و سازندگی.» (کامیار، ۱۳۸۷: ۲۵) همین ساختار برای تشخیص جمله‌های اسنادی تعریفی از جمله‌های اسنادی غیرتعریفی، معیار مناسب و معتبری است. مثلاً برای این که بدانیم عبارت «زبان زندگی، جمله‌های جاری جشن طبیعت است» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۳۴۷)، جمله تعریفی است یا نه؟ آن را به صورت ساختار جمله تعریفی بالا در می‌آوریم: «زبان زندگی یعنی جمله‌های جاری جشن طبیعت». بر این پایه، زیرساخت «جمله‌های سه جزیی بی‌فعل» که ساختار تعریفی دارند، همان جمله اسنادی است. در اشعار شاعران معاصر، چنین ساختار تعریفی که **تعریف هنری** محسوب می‌شود، بسیار نمود پیدا کرده است. «زبان گنجشکان یعنی بهار، برگ، بهار ... زبان گنجشکان یعنی نسیم، عطر، نسیم.» (همان، ۳۴۸) این نوع جمله‌های تعریفی قابل تأویل به ساخت اصلی جمله تعریفی یعنی جمله اسنادی هستند: «زبان گنجشکان، بهار، برگ، بهار... است»

۳- ساختار بدلی جمله‌های تعریفی

در شعر معاصر عباراتی مشاهده می‌شود که ساختار بدلی دارند. اما این ساختار شکل فشرده شده و دگرگون شده جمله اسنادی تعریفی است. ساختار بدلی این جمله‌ها باعث شده است که بعضی از استادان گرانقدر ادبیات آنها را «بدل بلاغی» بنامند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۱۱) اما با توجه به این که در این جمله‌ها، مفهومی یا امری تعریف می‌شود، جزء **تعریف هنری** و یکی از ساختارها و نمونه‌های آن به شمار می‌روند. دکتر سیروس شمیسا، در کتاب «نگاهی تازه به بدیع»، مواردی چون «ور زمین - گهواره فرسوده آفاق - دست نرم سبزه‌هایش را به پیش آرد» و «در خواب من - این آب‌های اهلی وحشی -...» (اخوان، ۱۳۷۵: ۴۰) را بدل بلاغی قلمداد کرده و گفته‌اند؛ این موارد تشبیهاتی بوده است که با حذف ادات تشبیه، تبدیل به بدل شده - اند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۱۱) اما باید توجه کرد که بدل (۷) نیز نوعی تعریف است؛ در واقع نقش و کارکرد بدل، معرفی و شناساندن مبدل‌منه است. همچنین، دایره تعریف کلی‌تر و جامع‌تر از بدل یا عطف بیان است. اگر بدل یا عطف بیان، توضیح اضافی برای چیزها و کسان باشد، تعریف

نیز همان توضیح اضافی را بهتر و واضح‌تر نشان می‌دهد. بدل تنها برای نام‌گذاری صوری و ظاهری چنین جملات است، اما تعریف ساخت معنایی این جمله‌ها را بیان می‌کند. پس، زیر ساخت مواردی چون «ور زمین - گهواره فرسوده آفاق»، تشبیه است. تشبیهی که کارکرد تعریف را انجام می‌دهد. یعنی هدف و کارکرد تشبیه در این موارد تعریف است. در حقیقت تعریف در قالب تشبیه بیان شده است. برای تفهیم بهتر این‌که از تشبیه برای تعریف استفاده شده است. به ساختار یکسان این دو نمونه توجه کنیم:

«آدمی‌زاد - این حجم نمناک» (سپهری، ۱۳۸۹: ۴۳۶)، «آدمی، این حیوان ناطق.»

«حجم نمناک» تعریف هنری از آدمی‌زاد است. این عبارت دقیقاً همان ساختار و معنایی را دارد که در منطق ارسطویی، در تعریف انسان گفته می‌شود: «انسان، این حیوان ناطق». «حجم نمناک»، بیان مقام و صفت «آدمی‌زاد» نیست، بلکه «بازتعریفی» از آن است. در نتیجه باید گفت چنین عباراتی که در شعر معاصر فراوان است، الگوی بیان ادبی است. از این رو، مواردی چون «و فکر می‌کنم به فردا، آه فردا - حجم سفید لیز» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۲۰۱)، تعریف هنری، اما با ساختار بدل محسوب می‌شوند. شمیسا اشاره می‌کند که این موارد جهت تصویرسازی، تعریف دوباره شده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۱۱). در نتیجه وقتی یک چیز، تعریف دوباره می‌شود، شیوه بیان آن را باید تعریف نامید، نه بدل. علاوه بر این اگر جمله‌ها را که دارای بدل هستند، به صورت عبارت تعریف منطقی که دارای موضوع و محمول است، در آوریم، خواهیم دید که بدل دستوری با مواردی که آنها را تعریف هنری می‌نامیم، متفاوت است. اگر جمله «ابن سینا، شیخ رئیس، صاحب کتاب شفاست» را به صورت «ابن سینا شیخ رئیس است» در آوریم، در می‌یابیم که شیخ رئیس تعریف خود ابن سینا نیست، بلکه بیان لقبی برای او است. اما در مثال «و قلب - این کتیبه مخدوش که در خطوط اصلی آن دست برده‌اند» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۲۸۴)، «این کتیبه مخدوش» تعریف هنری از قلب و بیان تمامیت مصداق آن است، نه بیان عنوان، صفت یا خصوصیتی از آن. علت این‌که این‌گونه تعریف‌ها، بدل دانسته شده است، ساختار صوری آنهاست. یعنی تعریف به صورت عبارت بدلی بیان شده است. تنها چیزی که به چنین جمله‌هایی ساختار بدلی بخشیده، مکثی است که بین معرف و معرف وجود دارد. اگر به جای این مکث، واژه «یعنی» یا «چیست» بگذاریم، از ساختار بدلی خارج می‌شوند

و تعریفی بودن آنها بهتر نمایان می‌شود. «فردا یعنی حجم سفید لیز» یا «فردا چیست؟ حجم سفید لیز»؛ صورت تأویل یافته آن به جمله تعریفی اسنادی به این شکل است: «فردا، حجم سفید لیز است». از این رو، باید گفت: هنری‌ترین تعریف، تعریفی است که ساختار بدلی داشته باشد. ساختار بدلی جمله‌های تعریفی در ادبیات کلاسیک ما وجود ندارد. این نوع ساختار، ابداع شعر معاصر و یکی از مختصات سبکی آن است.

غیر از توضیحاتی که در بالا برای تمایز تعریف هنری از بدل دستوری داده شد، اشاره به این نکته ضروری است که تعریف در شعر معاصر به شکل‌های گوناگونی و با ساختارهای متنوعی نمود پیدا کرده است که بدل تنها یکی از نمونه‌های آن است. بدل عنوان خاصی است که تنها شامل یک نمونه بخصوص می‌شود، نه تمام موارد. اما تعریف هنری عنوان عامی است که هم شامل بدل می‌شود و هم شامل تمام اشکال و صورت‌های تعریفی دیگر. در واقع تعریف اعم از بدل است؛ هر بدلی تعریف است اما هر تعریفی بدل نیست. به همین دلیل، عنوان تعریف هنری برای همه این موارد انتخاب شده است. برای نمونه تمام شکل‌های زیر، اعم از بدل و دیگر شکل‌ها، تعریف یک چیز است که با ساختارهای گوناگون بیان شده است:

*شعر، الهه خون آشام است. *شعر ای الهه خون آشام. *شعر، الهه خون آشام. *شعر یعنی

الهه خون آشام. *شعر چیست جز الهه خون آشام. *ای شعر، ای الهه خون آشام. *شعر: الهه

خون آشام. *شعر به جز الهه خون آشام نیست. *شعر، این الهه خون آشام. (۸)

تعریف و جمله تعریفی در شعر فارسی سیر تکاملی داشته است. این الگوی بیانی با توجه به ظرفیت نحو زبان فارسی شکل‌ها و صورت‌های گوناگونی را در شعر، به ویژه شعر معاصر، پیدا کرده است. ساده‌ترین و اطناب‌آمیزترین صورت و ساختار این نوع جملات، جمله اسنادی است. اما در شعر معاصر با ایجاز و به صورت فشرده‌تر در ساختارهای بدلی و سه‌جزبی بی‌فعل به کار رفته است. در واقع فشرده‌ترین شکل جمله تعریفی در شعر معاصر، ساختار بدلی این نوع جمله است.

استاد همایی بر آن است که از تشبیه برای اغراض و مقاصد مختلف استفاده می‌شود. (همایی، ۱۳۷۰: ۱۵۱) با توجه به این که زیربنای بعضی از تعریف‌های هنری در شعر معاصر تشبیه است، یادآوری این نکته لازم است که در این موارد تشبیه نیز برای وظیفه و

کارکرد خاصی، یعنی تعریف، به کار رفته است. هدف و انگیزه شاعر از به کاربردن تشبیه، تعریف یک چیز به وسیله آن است. همچنین تهنوی در بحث از تعریف به نوعی از تعریف که با تشبیه انجام می‌گیرد، اشاره کرده و آن را تعریف مثالی نامیده و در توضیح آن نوشته است: «تعریف مثالی مانند العلم کالنور و الجهل كالظلمه، در حقیقت تعریف به شباهتی است که بین معرف و مثال صورت می‌گیرد» (۹) (تهنوی، ۱۹۹۸ م: ج ۳: ۲۷۳). بنابراین در تعریف‌هایی که ژرف‌ساخت آنها تشبیه است، مشبّه به بازتعریفی از مشبّه است: «پاییزم! ای قناری غمگینم!» (حقوقی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) البته، مواردی نیز وجود دارد که تعریف هستند اما زیرساخت تشبیهی ندارند. مثل «انسان... ذره بی‌شکوهی، گدای پشم و پشک جانوران.» (شاملو، ۱۳۸۷: ۱۰۲۸) شاعر گویی علامت (=) گذاشته و انسان را تعریف کرده است. از این رو، تعریف هنری یکی از مختصات مهم شعر معاصر است که نوعی «اسلوب یا الگوی بیانی» محسوب می‌شود. این مسئله در شعر فروغ و سهراب بیش‌تر جلوه‌گری می‌کند.

۴- ساختارِ حصری تعریفات

گاهی تعریف یک چیز به صورت حصر آن در صفتی بیان می‌شود. در علم معانی آن را قصر موصوف می‌نامند. (شمیسا، ۱۳۸۳: بیان و معانی، ۱۶۹) مانند

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۵)

وقتی سعدی عبادت را خدمت خلق معرفی می‌کند، می‌خواهد تعریفی متفاوت از آنچه که در ذهن مردم راجع به عبادت شکل گرفته است، بیان کند. در اینجا، عبادت که مسندالیه است با حصر شدن در صفتی تعریف شده است. البته باید توجه داشت که هر حصری تعریف نیست. اگر بتوان آن را به جمله اسنادی تعریفی تبدیل کرد و معنای تعریف داشته باشد، جمله حصری تعریفی است: «عبادت خدمت خلق کردن است».

هدف از تعریفات حصری (۱۰)، تأکید بر محصورمنه است. وقتی شاعر یک چیز را با حصر آن در حالتی یا صفتی تعریف می‌کند، بدین معنی است که آن چیز غیر از آن گونه که تعریف شده است، نمی‌تواند باشد:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۹۲)

برای بهتر نشان دادن تعریف حصری این عبارات، می‌توان آنها را به ساختاری درآورد که در آن هم تعریفی بودن و هم حصر آن نمایان شود. مثلاً ابیات نمونه‌های بالا به این صورت خواهند بود:

«انسان چیست به جز اندیشه.» یا «عبادت چیست جز خدمتِ خلق.»

همین ساختار در شعر شاعران معاصر نمود یافته است که در آن «تعریف حصری» به خوبی مشخص و نمایان است: «سکوت چیست بجز حرف‌های ناگفته.» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۳۵۴) «چیست» در این موارد استفهام تقریری است، نه صرفاً استفهام.

نتیجه

سابقه تعریف در ادبیات به همان جمله‌هایی برمی‌گردد که به صورت جمله اسنادی در جواب «چیست» یا جمله‌هایی که ساختار «عبارت است از» را داشته‌اند، آمده‌اند. تعریف در ادبیات یکی از ساخت‌های جمله‌ها است که به عنوان اسلوب بیانی در نظام زبانی افراد با کارکردهای گوناگونی مورد استفاده قرار گرفته است. در آثار عرفانی، تعریف و جمله تعریفی بهترین الگوی بیانی برای ایراد حدود مفاهیم و اصطلاحات عرفانی بوده است. همچنین در ادبیات طنز، به ویژه در آثار طنزپرداز مشهور، عبید زاکانی، تعریف یکی از شیوه‌های بیان طنزآمیز مسائل است. در شعر معاصر نیز تعریف، به ویژه در اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری، به حدی است که می‌توان آن را یکی از مختصات سبکی به شمار آورد. در این اشعار از تعریف با ساخت‌های گوناگون برای بیان افکار و اندیشه‌ها و ابراز عواطف و احساسات شخصی نسبت به مفاهیم و مسائل گوناگونی چون زندگی و عشق استفاده شده است.

پانوشتها

۱. وقتی بحث از تعریف به میان می‌آید، ذهن خود بخود متوجه فلسفه و منطق می‌شود. این مسئله ریشه در رابطه تعریف با فلسفه دارد. فلسفه همواره به دنبال شناخت موضوعات و مفاهیم است. تعریف نیز که بیان‌کننده چیستی و ماهیت چیزهاست، حاصل شناخت و معرفتی است که از آنها به دست می‌آید. برای انسان همیشه این سؤال مطرح بوده است که آیا می‌توان به شناخت حقیقی مسائل رسید؟ چه موقع فرد می‌تواند ادعا کند که او نسبت به چیزی شناخت و آگاهی پیدا کرده است؟ در جواب باید گفت که هر گاه فرد بتواند تعریف جامع و مانع از چیزی بدست دهد، می‌توان اطمینان حاصل کرد که به معرفت آن رسیده است. بنابراین تعریف، دانایی، شناخت و معرفت است. «معرفت خود به تعریف بود. پس خداوند - عزوجل - بنده را به تعریف و تعرف خود شناسا کرد تا وی را بدو بشناخت.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۹۶)

میم و واو و میم و نون تشریف نیست لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۷)

هر چیزی که قابل شناخت باشد، تعریف‌پذیر و آنچه که شناخت‌پذیر نباشد، تعریف‌ناپذیر است. به همین دلیل تعریف‌ناپذیری بهترین تعریفی است که در معرفت امور شناخت‌ناپذیر می‌توان بیان کرد! تعریف، زیربنای فلسفه است. به همین سبب فیلسوفان بزرگ، حاصل شناخت خود از معارف و مفاهیم را در قالب «رسالات تعریفی» بیان کرده‌اند. مانند: رساله تعریفات ابن سینا و تعریفات جرجانی.

۲. درک افراد از یک مفهوم متفاوت است. از این رو ممکن است از یک مفهوم تعریف‌های متعدّد و متفاوتی بدست داده شود. مثلاً مفهوم زندگی؛ هر کس متناسب با درک و تجربیات خود، می‌تواند تعریف خاصی از آن داشته باشد. بنابراین تفاوت در نگاه‌ها، تفاوت در تعریف‌ها را در پی دارد.

۳. شاید کسی بگوید که «کودک فردا» در اینجا کنایه موصوفی از «شکوفه» است، نه تعریف هنری. در جواب باید گفت که تفاوت بارز کنایه موصوفی با تعریف هنری در این است که در تعریف هنری هر دو جزء تعریف‌کننده و تعریف‌شونده ذکر می‌شوند؛ اما در کنایه موصوفی تنها با یک جزء سروکار داریم. در اینجا هم اگر تنها «کودک فردا» ذکر می‌شد و شاعر با قرینه می‌فهماند که منظور از آن «شکوفه» است، کنایه موصوفی می‌بود. چنانچه اجزای کنایه‌های موصوفی را بدین شکل کنار یکدیگر قرار دهیم، تبدیل به تعریف می‌شوند. انوری در اشاره به اسب، بدون ذکر نام آن، گفته است: «آن آب‌سیر آتش‌فعل» (به نقل از شمیسا، ۱۳۸۳: ۹۴) این عبارت کنایه موصوفی از اسب است؛ چون لفظ اسب محذوف است. اما اگر همین عبارت را به صورت «اسب، آن آب‌سیر آتش‌فعل» می‌آورد، چون هر دو جزء ذکر شده‌اند تعریف هنری محسوب می‌شد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم «آن آب‌سیر آتش‌فعل» کنایه از اسب است؛ چون خود واژه اسب حضور دارد و ذکر شده است، هیچ پوشیدگی و پنهانی‌ای وجود ندارد تا عبارت کنایه از آن باشد.

۴. تعریف پدیده‌ها و مفاهیم در فلسفه و منطق، تعریفی جامع و مانع است که به دنبال کشف ماهیت و

حقیقتِ اشیاء باشد؛ اما تعریف هنری، تعریفِ مطابقتی نیست که در آن بینِ معرّف و معرّفِ دلالت مطابقه و حقیقی حاکم باشد. بلکه در تعریف هنری دلالت هنری و شاعرانه حاکم است. مثلاً عبارت «نام یکی از فصل‌های سال که در آن هوا به سردی می‌گراید»، تعریفِ حقیقی و قاموسی از «پاییز» است؛ اما زمانی که اخوان در تعریف آن می‌گویند: «پاییزم! ای قناری غمگینم!» (حقوقی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) تعریف هنری و ادبی کرده که بیانگر واکنش عاطفی و احساسی شاعر بدان است.

۵. عنوان شعری از فروغ فرخزاد.

۶. پاره شعری از فروغ فرخزاد که صورت اصلی آن چنین است: «ای شعر... ای الهه خون آشام» (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

۷. بدل در دستور زبان، اسم یا صفتی معرفتی شده است که «نام یا نام دیگر و یا یکی از خصوصیات صاحب اسم از قبیل لقب، شهرت، شغل، مقام و عنوان وی را می‌رساند و او را برای مخاطب یا خواننده بهتر می‌شناساند.» (گیوی، ۱۳۷۰: ۱۳۰) «ابن سینا؛ شیخ الرئیس، صاحب کتاب شفاست»، «شیخ الرئیس» که بدل از ابن سیناست، مقام و لقب و عنوان او را بیان می‌کند.

۸. نمونه‌های این ساخت‌ها در شعر شاعران معاصر قابل مشاهده است. برای هر ساختی مثالی از شعر شاعران ذکر می‌شود: الف: «اشک، دانه تزویر زندگی است» (مصدق، ۱۳۹۱: ۸۰)؛ ب: «بر، ای بشارت باران» (همان، ۶۰)؛ پ: «آدمی زاد - این حجم نمناک» (سپهری، ۱۳۸۹: ۴۳۶)؛ ت: «زبان گنجشکان یعنی: بهار، برگ، بهار... زبان گنجشکان یعنی: نسیم، عطر، نسیم» (فروغ، ۱۳۸۴: ۳۴۸)؛ ث: «زندگی چیزی نبود، بجز تیک‌تاک ساعت دیواری» (همان، ۳۵۹)؛ ج: «سکوت چیست بجز حرف‌های ناگفته» (همان، ۳۵۴)؛ چ: «ای شعر... ای الهه خون آشام» (همان، ۱۰۶)؛ ح: «می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم، با گیسوانم: ادامه بوهای زیر خاک؛ با چشم‌هام: تجربه‌های غلیظ تاریکی» (همان، ۳۲۴)؛ خ: «دل، این جام پر از کین پر از خون را؛ دل، این بی‌تاب خشم‌آهنگ...» (کسرائی، ۱۳۸۹: ۶۲).

۹. «اعلم أن التعریف بالمثال... كقولك: العلم كالنور و الجهل كالظلمه، هو بالحقیقه تعریف بالمشابهه التي بین ذلك المعرف و بین المثال» (تهانوی، ۱۹۹۸م: ج ۳: ۲۷۳).

۱۰. آن جهان جز باقی و آباد نیست - ز آنکه آن ترکیب از اضداد نیست (مولوی، ۱۳۸۶: ۹۱۷)

این جمله تعریف آن جهان است به صورت حصر موصوف (جهان) در صفات آن. صورت اصلی جمله به این گونه بوده است که: «آن جهان، جهان باقی و آباد است». گرچه این جمله توصیف آن جهان است، اما گاهی از توصیف یک چیز برای تعریف آن استفاده می‌شود. همان‌طور که گاهی هدف از تعریف یک چیز توصیف آن است. از این رو این استدلال همواره صادق است که هر تعریفی می‌تواند توصیف باشد، اما عکس آن صادق نیست؛ یعنی هر توصیفی، تعریف نیست. بنابراین نمی‌توان هر توصیفی را تعریف نامید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- احمدی گیوی و انوری، حسن و حسن؛ ۱۳۷۰، دستور زبان فارسی (۲)، چاپ چهارم، انتشارات فاطمی، تهران.
- اخوان ثالث، مهدی؛ ۱۳۷۵، از این اوستا، چاپ دهم، مروارید، تهران.
- انصاری، قاسم؛ ۱۳۸۴، مبانی عرفان و تصوف، چاپ پنجم، طهوری، تهران.
- تهنائی، محمد علی بن علی بن محمد؛ ۱۹۹۸ م، کشف اصطلاحات الفنون، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت-لبنان.
- حقوقی، محمد؛ ۱۳۹۱، شعر زمان ما(مهدی اخوان ثالث)، چاپ پانزدهم، نگاه، تهران.
- خوانساری، محمد؛ ۱۳۸۷، منطق صوری، چاپ سی و هشتم، انتشارات آگاه، تهران.
- زاکانی، نظام‌الدین عبیدالله؛ ۱۳۷۹، کلیات عبید زاکانی، تصحیح و تعلیق پرویز اتابکی، چاپ اول، زوآر، تهران.
- سپهری، سهراب؛ ۱۳۸۹، هشت کتاب، چاپ پنجم، انتشارات طهوری، تهران.
- سعدی، مصلح‌الدین؛ ۱۳۸۴، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ هشتم، انتشارات خوارزمی، تهران.
- شاملو، احمد؛ ۱۳۸۷، مجموعه آثار(دفتر یکم: شعرها)، چاپ هشتم، نگاه، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ آینه‌ای برای صداها، چاپ اول، سخن، تهران.
- شمیسا، سیروس؛ ۱۳۸۳، نگاهی تازه به بدیع، چاپ چهاردهم، انتشارات فردوس، تهران.
- _____؛ ۱۳۸۳، بیان و معانی، چاپ هشتم، انتشارات فردوس، تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ ۱۳۸۷، الهی‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، انتشارات سخن، تهران.
- فرخزاد، فروغ؛ ۱۳۸۴، دیوان اشعار، چاپ اول، انتشارات آدینا، تهران.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۸۷، رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، زوآر، تهران.
- کسرابی، سیاوش؛ ۱۳۸۹، گزینة اشعار، چاپ پنجم، مروارید، تهران.
- مصدق، حمید؛ ۱۳۹۱، گزینة اشعار، چاپ نوزدهم، مروارید، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین بلخی؛ ۱۳۸۶، مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، چاپ چهارم، هرمس، تهران.
- نظر نژاد، نرگس؛ ۱۳۸۱، ماهیت و انواع تعریف، چاپ اول، موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی

- انسانی دانشگاه تبریز، تبریز .

- وحیدیان کامیار، تقی؛ ۱۳۸۷، دستور زبان فارسی (۱)، چاپ یازدهم، سمت، تهران.

- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی؛ ۱۳۸۹، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و

تعلیقات محمود عابدی، چاپ پنجم، سروش، تهران.

- همایی، جلال‌الدین؛ ۱۳۷۰، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، چاپ اول، نشر

هما، تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی